

## از خاک تا جلال

درس ۱۶: سلیمان و معبد

دکتر آر. سی. اسپرول

ما دیدیم که در طول سلطنت داوود پادشاه، اسرائیل وارد عصر طلایی خودش شد. میگویند در تاریخ اسرائیل، اوج عصر طلایی در دوران داوود اتفاق افتاد، و این طلا در دوران پسرش، سلیمان، کمی خدشه دار شد. و بعد از مرگ سلیمان، پادشاهی از بین رفت. اما بیابید امروز زمانی رو اختصاص بدیم و به رابطه‌ی داوود و پسران سلیمان بپردازیم که در نتیجه‌ی اون پادشاهی یهودیان به دو بخش تقسیم شد و پادشاهی متحد متلاشی شد و پادشاهی تقسیم شده نامیده شد.

در پایان زندگی داوود، وقتی او خیلی بیمار بود، احتمالاً پسر بزرگش که زنده بود و اسمش ادنیا بود، فکر می‌کرد تخت سلطنت رو می‌گیره و در جانشینی سلسله‌ی سلطنتی، جانشین پدرش میشه، پس خودش رو پادشاه اعلام کرد، درحالیکه داوود هنوز زنده بود. و گزارش این در باب اول کتاب پادشاهان، در اول پادشاهانه.

اجازه بدید عبارت مختصری رو در این مورد بخونم. آیه‌ی یک از باب یک: "داوود پادشاه پیر و سال خورده شد و هر چند او را به لباس می‌پوشانیدند، لیکن گرم نمی‌شد." و بعد داستان اومدن ابیشک رو می‌شنویم که برای گرم کردن او اومد. و بعد در آیه‌ی پنج می‌خونیم: "آنگاه ادنیا پسر حجیت، خویشتن را برافراشته، گفت: «من سلطنت خواهم نمود.» و برای خود اراهه‌ها و سواران و پنجاه نفر را که پیش روی وی بدونند، مهیا ساخت. (و پدرش او را در تمامی ایام عمرش نرنجانیده، و نگفته بود چرا چنین و چنان می‌کنی، و او نیز بسیار خوش اندام بود و مادرش او را بعد از ابشالوم زاییده بود.) و با یوآب بن صرویه و ابیاتار کاهن مشورت کرد و ایشان ادنیا را اعانت نمودند.

و اما صادق کاهن و بنایهو ابن یهویداع و ناتان نبی و شمعی و ریبی و شجاعانی که از آن داوود بودند، با ادنیا نرفتند." می‌بینید اینجا چه خبره؟ همونطور که گفتیم، احتمالاً پسر بزرگ داوود که زنده بود، برادر کوچک‌تر ابشالوم (و ابشالوم قبلاً در برابر پدرش سرکشی کرد و سعی کرد تاج رو از او بگیره) و بعد از مرگش، حالا به نظر می‌رسه برادرش به دنبال قدم‌های او میره. و ادنیا مدعی پادشاهی میشه و از افراد خاصی می‌خواد که باهاش بیعت کنند، یوآب، قابل اعتمادترین سردار داوود در بین اونها بود؛ و او افراد دیگه‌ای رو وارد این توطئه کرد، اما کسانی که به طرز چشمگیری از این کودتا حذف یا خارج شدند، شامل افرادی همچون ابیاتار کاهن و ناتان نبی و بسیاری از افرادی هست که شدیداً به داوود وفادار بودند.

منظورم اینه که این یک چیز غم‌انگیزه، اما این رو در کودتاهای سراسر تاریخ می‌بینید که تلاش می‌کنند قدرت رو بدست بیارند. پس ما اینجا نبرد بزرگ‌ترین قدرت نفوذی رو داریم که داوود در روزهای آخر زندگی‌ش با اون مواجه میشه. اما او به زنش، بتشبع سوگند خورده بود که پسرش، سلیمان به تخت پادشاهی می‌رسه.

پس داوود به این توطئه‌ی ادنیای پی می‌بره و در بخش بعدی باب یک از اول پادشاهان، آیه‌ی سی و دو، این کلمات رو می‌خونیم: "و داوود پادشاه گفت: «صادوق کاهن و ناتان نبی و بنیاهو بن یهویدادع را نزد من بخوانید.» پس اونها پیش پادشاه اومدند. و پادشاه به ایشان گفت: «بندگان آقای خویش را همراه خود بردارید و پسر، سلیمان را بر قاطر من سوار نموده، او را به جیحون ببرید. و صادوق کاهن و ناتان نبی او را در آنجا به پادشاهی اسرائیل مسح نمایند و کرنا را نواخته، بگویید: سلیمان پادشاه زنده بماند!» پس داوود در آخر عمرش این قدم‌ها رو برمی‌داره تا مطمئن بشه جانشینی تخت سلطنتش بر اساس خواسته‌اش هست.

پس بعد از اینکه سلیمان به عنوان جانشین داوود اعلام میشه، داوود، سلیمان رو به حضورش دعوت می‌کنه، در باب دو آیه‌ی یک، این رو می‌خونیم: "و چون ایام وفات داوود نزدیک شد، پسر خود سلیمان را وصیت فرموده، گفت: «من به راه تمامی اهل زمین می‌روم. پس تو قوی و دلیر باش. وصایای یهوه، خدای خود را نگاه داشته، به طریق‌های وی سلوک نما، و فرایض و اوامر و احکام و شهادت وی را به نوعی که در تورات موسی مکتوب است، محافظت نما تا در هر کاری که کنی و به هر جایی که توجه نمایی، برخوردار باشی. و تا آنکه خداوند، کلامی را که درباره‌ی من فرموده و گفته است، برقرار دارد.

"اگر پسران تو راه خویش را حفظ نموده، به تمامی دل و به تمامی جان خود در حضور من به راستی سلوک نمایند، یقین که از تو کسیکه بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد." این فقط درباره‌ی آخرین کاری هست که داوود قبل از مرگش انجام داد. من یکبار یک گفتگوی تلویزیونی رو تماشا می‌کردم که کسی که باهاش مصاحبه می‌کردند، برت رینالدز بود و میزبان برنامه درباره‌ی سؤال انتقال‌ها، عبور از جوانی به بلوغ صحبت می‌کرد. و او به برت رینالدز گفت: "از کجا می‌دونی که مرد شدی؟"

و برت رینالدز در تلویزیون ملی به این سؤال جواب داد و گفت: "وقتی پدرت بهت میگه مرد شدی، می‌دونی که مرد شدی." و من هرگز این رو فراموش نکردم، چون این یک فرضیه‌ی ناگفته رو آشکار کرد که عمیقاً در مردها ریشه داره؛ و اتفاقی که در پایان زندگی داوود می‌فته، اینه که به پسرش سلیمان میگه: "مرد باش."

وقتی تخت سلطنت رو به سلیمان میده، در درخواستش از سلیمان، توجه رو به مسئولیت صادقانه‌ای متمرکز می‌کنه که به پادشاهی مربوطه: اینکه او باید از قانون پادشاه اطاعت کنه، باید از همه‌ی فرامین خدا پیروی کنه، از همه‌ی مقررات موسی و الی آخر. پس اینطوری پادشاهی از داوود به دست سلیمان می‌رسه. سرکشی، نابود میشه، دشمنان سلیمان حذف میشن و حالا سلیمان یک مسیر روشن داره که پادشاه غیرقابل بحث بر این ملت باشه.

حالا برای اینکه درک درستی درباره‌ی سلیمان داشته باشیم، باید به باب سوم از اول پادشاهان بریم که در آیه‌ی یک می‌خونیم: "و سلیمان با فرعون، پادشاه مصر، مصاهرت نموده، دختر فرعون را گرفت، و او را به شهر داوود آورد تا بنای خانه‌ی خود و خانه‌ی خداوند و حصار اورشلیم را به هر طرفش تمام کند.

لیکن قوم در مکان‌های بلند قربانی می‌گذرانیدند زیرا خانه‌ای برای اسم خداوند تا آن زمان بنا نشده بود. و سلیمان خداوند را دوست داشته، به فرایض پدر خود، داوود رفتار می‌نمود، جز اینکه در مکان‌های بلند قربانی می‌گذرانید و بخور می‌سوزانید." حالا ما در این بیانی‌های مقدمه‌ی باب سه، یک نوع احساس نگرانی نامبارک درباره‌ی اتفاقات آینده برای سلیمان رو داریم. حالا بدیهی هست که در فرهنگ ما، درک اسم سلیمان، به عنوان ضرب المثل، به حکمت متصله. اگه امروز کسی رو ببینیم که به طور خاصی باهوشه، ممکنه درباره‌ی این شخص بگیم: "او حکمت سلیمان رو داره."

هیچ کس در کل کتاب مقدس به اندازه‌ی سلیمان با داشتن عطیه‌ی حکمت به طور برجسته نمایان نشده. اسمش اساساً با بخش بزرگی از عهدعتیق همراهه که ادبیات حکمت نامیده شده. سلیمان، به طور سنتی به عنوان نویسنده‌ی غزل‌ها در نظر گرفته شده، نویسنده‌ی اکثر امثالی که در این کتابه و همچنین نویسنده‌ی بخشی از مزامیر که تا امروز باقی مونده.

پس او به خاطر تجلی مافوق طبیعی حکمت معروف بود، که تا لحظات دیگه عمیق‌تر بهش می‌پردازیم. اما ارسطو گفت در مغز حکیم‌ترین مردان، همیشه گوشه‌ای از حماقت هست. و وقتی درباره‌ی این قهرمانان عهدعتیق می‌خونیم، کتاب مقدس ترسی نداره که تصویر قهرمانانش و عیب‌ها و همه‌ی اینها رو نشون بده. پس غالباً این کسانیکه به عنوان غول‌های رهبری و ایمان ظاهر میشن، شخصیت‌هایی دارن که تراژدی شکسپیر رو به یادمون میارن که نوعی اشتباه مهلک یا عیب مهلک وجود داره که دیر یا زود اونها رو نابود می‌کنه. در مورد شخص سلیمان هم همینطوره.

در آغاز سلطنتش، حکمت فوق طبیعی و تعهد عمیق به امور خدا رو ظاهر می‌کنه. همونطور که گفتم، داوود عصر طلایی اسرائیل رو آورد، مرزهایش رو از دان تا بئرشبع گسترش داد و واقعاً کار حکومتی داوود توسط سلیمان گسترش یافت؛ در واقع سلیمان، خزانه رو تقویت کرد، برنامه‌های ساختمانی جاه‌طلبانه و پروژه‌های کار عمومی رو شروع کرد و حتی برای یک دوره، قدرت نظامی پادشاهی رو که از پدرش به ارث برده بود، تقویت کرد. اما چیزی که با روحیه‌ی فروتنی و وابستگی به خدا شروع شد، با گذر سال‌ها برچیده شد و از هم پاشید.

اما بیایید یک لحظه به این بُعد مافوق طبیعی حکمت سلیمان نگاه کنیم. در باب سه آیه‌ی شش، یا باید بگم آیه‌ی پنج می‌خونیم: "و خداوند به سلیمان در جبعون در خواب شب ظاهر شد. و خدا گفت: «آنچه را که به تو بدهم، طلب نما.» سلیمان گفت: «تو با بندهات، پدرم داوود، هرگاه در حضور تو با راستی و عدالت و قلب سلیم با تو رفتار می‌نمود، احسان عظیم می‌نمودی، و این احسان عظیم را برای او نگاه داشتی که پسری به او دادی تا بر کرسی وی بنشیند، چنانکه امروز واقع شده است. و الان ای یهوه، خدای من، تو بنده خود را به جای پدرم داوود، پادشاه ساختی و من طفل صغیر هستم که خروج و دخول را نمی‌دانم. و بندهات در میان قوم تو که برگزیده‌ای هستم،

قوم عظیمی که کثیرند به حدی که ایشان را نتوان شمرد و حساب کرد. پس به بندهی خود دل فهیم عطا فرما تا قوم تو را داوری نمایم و در میان نیک و بد تمیز کنم، زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داوری تواند نمود؟»

این عبارت حاکی از روحیهی فروتنی مرد جوانی هست که حالا مسئولیت سنگین حکومت بر یک ملت رو برعهده می‌گیره که عظمتش توسط پدر خودش سازماندهی شده. پُر کردن جایگاه داوود، حداقل یک ماموریت حسادت برانگیز نبود. او مرد جوانی بود، احتمالاً ازدواج کرده بود و ازدواجش یک سیاست بین‌المللی بود؛ او با دختر فرعون ازدواج کرد، بنابراین روابط سیاسی بین امپراطوری بزرگ مصر و ملت اسرائیل رو مستحکم می‌کردند.

اما یادتونه که این اشاره‌ی تاریک رو قبلاً در این باب دیدیم؟ بیایید به اون برگردیم، جایی که میگه: "سلیمان دختر فرعون را از شهر داوود به خانه‌ای که برایش بنا کرده بود آورد، خانه‌ی خداوند و دیوارهای اطراف اورشلیم." در عین حال، این تا زمانی بود که معبد بنا شد، هیچ جای مرکزی برای مردم نبود که پرستش کنند، پس به درست کردن مکان‌های مقدس خود در مکان‌های بلند پرداختند.

و در عهدعتیق درباره‌ی "مکان‌های بلند" خیلی می‌شنویم، چون مکان‌های بلند مترادف با معابد بت‌پرستان و مذبح‌های بت‌پرستان بود. و قوم اسرائیل در این مکان‌های بلند قربانی دادند و سلیمان هم در اون شرکت داشت. و ما در پایان این بخش می‌خونیم: "و سلیمان خداوند را دوست داشته، به فرایض پدر خود، داوود رفتار می‌نمود، جز اینکه در مکان‌های بلند قربانی می‌گذرانید و بخور می‌سوزانید." این علت نابودی او بود. اینجا به یک چیز دیگه هم اشاره شده که علت نابودی او بود، اینکه اولین ازدواجش با یک زن بت‌پرست از فرهنگ بت‌پرسته که در این پیوند، عمل ناطاعتی هست که به یهودیان گفته شده بود با بت‌پرستان اطرافشون ازدواج نکنند، اما سلیمان این کار رو می‌کنه.

اما او هنوز جوان هست، ایده آل گراست، تحت تأثیر مسئولیت شگفت‌انگیزی که در مقابلش قرار گرفته و خدا میگه: "آنچه را که به تو بدهم، طلب نما." و او پول نمی‌خواد. شهرت نمی‌خواد. قدرت نمی‌خواد. این هدایا یا برکات رو که اغلب جوانان دیگه‌ای که به دنبال شهرت و بخت و اقبال هستند، برایش شور و حرارت دارند، نمی‌خواد.

اما چیزی که خیلی می‌خواد، قلبی هست که درک می‌کنه. حکمت می‌خواد تا بتونه پادشاه خوبی باشه. حکمت می‌خواد تا بتونه مشاجرات و اختلافاتی رو که در ملت ایجاد میشه، آروم کنه، تا بتونه داوری مثل سموئیل باشه، مثل پدرش، دیندار باشه. و از خدا این رو می‌خواد.

حالا به پاسخ خدا به این گوش کنید. در آیه‌ی ده از باب سه می‌خونیم: "و این امر به نظر خداوند پسند آمد که سلیمان این چیز را خواسته بود. پس خدا وی را گفت: «چونکه این چیز را خواستی و طول ایام برای خویشتن نطلبیدی، و دولت برای خود سوال نمودی، و جان دشمنانت را نطلبیدی، بلکه به جهت خود حکمت خواستی تا انصاف را بفهمی، اینک برحسب کلام تو کردم و اینک دل حکیم و فهیم به تو دادم به طوری که پیش از تو مثل

تویی نبوده است و بعد از تو کسی مثل تو نخواهد برخاست. و نیز آنچه را نطلبیدی، یعنی هم دولت و هم جلال را به تو عطا فرمودم به حدی که در تمامی روزهایت کسی مثل تو در میان پادشاهان نخواهد بود. و اگر در راه‌های من سلوک نموده، فرایض و اوامر مرا نگاه داری به طوری که پدر تو داوود سلوک نمود، آنگاه روزهایت را طولی خواهم گردانید». پس سلیمان بیدار شد.

این فوق طبیعی هست. خواسته‌ی او فروتنانه بود و خدا گفت: "چونکه این رو خواستی و خواسته‌ات فروتنانه بود، من خشنود شدم و این خواسته رو برآورده می‌کنم؛ اما نه تنها این رو میدم، بلکه همه‌ی چیزهایی رو که خواستی، بهت میدم. به تو قدرت و شهرت و جلال و دولت میدم." داستان معدن‌های سلیمان پادشاه رو به یاد دارید که درباره‌ی ثروت شگفت‌انگیزی صحبت می‌کنه که در طول سلطنت این پادشاه اندوخته شده بود. پادشاهی او خیلی ثروتمند شد که ملکه‌ی سبأ از راه دور اومد که به جلال پادشاهی سلیمان نگاه کنه. و عیسی هم در عهدجدید، به این بخش اشاره می‌کنه.

خُب، اولین ماموریت بزرگ سلیمان این بود که رویای پدرش و اراده‌ی خداوند رو در ساخت خانه‌ای که خانه‌ی خدا میشد، به تحقق برسونه. تحت سلطنت سلیمان، معبد عهدعتیق ساخته میشه و با عهدنامه‌ای ساخته میشه که با پادشاه صور بسته شده که اسمش حیرام هست، او همه‌ی وسایل لازم برای ساختمان سازی رو فراهم می‌کنه؛ و این برنامه‌ی عظیم تکمیل میشه.

و در زمان تکمیل معبد، همچنان سلیمان رو در تعهد شدیدش نسبت به امور خدا می‌بینیم که معبد رو تقدیم کرد، معبدی رو که پدرش می‌خواست بنا کنه، اما خدا گفت: "نه، این به نسل بعدی سپرده خواهد شد." و در تقدیم معبد، سلیمان همچنان زندگی در عبادت و اطاعت رو نشون میده.

اما بعد در باب یازده از اول پادشاهان، تنزل غم‌انگیز درستکاری انسان رو می‌بینیم. باب یازده با این کلمات شروع میشه: "و سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون، زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عمونیان و ادمیان و صیدونیان و حتیان دوست می‌داشت.

از امت‌هایی که خداوند درباره‌ی ایشان بنی اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان درنیابید و ایشان به شما درنیابند مبادا دل شما را به پیروی خدایان خود مایل گردانند."

و سلیمان با اینها به محبت ملصق شد. و او را هفتصد زن بانو و سیصد متعه بود و زنانش دل او را برگردانیدند. و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند، و دل او مثل دل پدرش داوود با یهوه، خدایش کامل نبود. "ما واقعاً فساد و تباهی که توش افتاد رو در آیه‌ی ۵ می‌بینیم." پس سلیمان در عقب عشتورت، خدای صیدونیان، و در عقب ملکوم رجس عمونیان رفت. و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده، مثل پدر خود داوود، خداوند را پیروی کامل ننمود."

بعد مکان‌های بلند و مذبح رو برای خدای بت‌پرستان ساخت. و این کار رو برای خشنودی زنان بیگانه‌اش انجام داد. بعد در آیه‌ی ۹ می‌خونیم: " پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد از آن جهت که دلش از یهوه، خدای اسرائیل منحرف گشت. پس خداوند به سلیمان گفت: «چونکه این عمل را نمودی و عهد و فرایض مرا که به تو امر فرمودم نگاه نداشتی، البته سلطنت را از تو پاره کرده، آن را به بندهات خواهم داد."

لُرد آکتون گفت قدرت فاسده، و قدرت مطلق، فساد مطلقه. این دقیقاً درست نیست، چون فقط خدا قدرت مطلق داره و هیچ فسادى در او نیست، اما در سطح انسانی به نظر می‌رسه این غالباً درسته. در اینجا یک واقعه‌ای هست که در موردش نگفتم.

کتاب مقدس بر گناه سلیمان تمرکز زیادی می‌کنه، بیشتر به درخواست زن‌های بیگانه‌ی او که می‌خواستند مذبح‌ها و پرستشگاه‌هایی برای خدایان بت‌پرستان بسازه، و این علت نابودی او بود. همچنین سلیمان با اشتیاقی که برای بزرگ جلوه دادن پادشاهی داشت پروژه‌ی ساختمانی بزرگی رو شروع کرد، او بنای کار بدون مزد را گذاشت که اصطلاحی برای اشاره به کار بردگی بود.

و موضوع شرارت‌آمیز این بود که سلیمان تعدادی از افراد قوم خودش رو به عنوان کارگر بدون مزد به بردگی کشید تا ساخت پروژه‌ی کارهای عمومی‌اش رو تکمیل کنه و این حتی بیش از ارتداد مذهبی، شکاف پادشاهی رو ایجاد کرد و در بخش بعدی‌مون به این موضوع خواهیم پرداخت.